

## The Problem of Realism in Economic Methodology

Moarefi Mohammadi, Abdolhamid, (University of Isfahan, Email: A.h.mohammadi@ase.ui.ac.ir)

---

### ARTICLE INFO

---

**Article history**

**Received:** 7 April 2018

**Revised:** 14 June 2018

**Accepted:** 17 June 2018

**Published online:** 22 June 2018

**Key words:**

realism,ontology,transcendental,  
linguistic philosophy,holism

### ABSTRACT

---

We have problems such as relativism in neoclassical economic. relativism rooted in two methodological problem such as lack of objectivity and indeterminacy of economic theories. The solution fo relativism is realistic approach in Economics. In recent years two realistic projects initiated in Economics, Maki's scientific realism and Lawson's critical realism. In this paper we have a new approach for problem of realism in Economics beyond Maki and Lawson. We called this realism, holistic realism. We based holistic realism on transcendental approach (such as Lawson) and linguistic philosophy(such as Maki), but we reach a new methodology in realism. We have a phenomenological view on economic world and institutional view on economic action. So we reach a three layers ontology in economic world, triple modality of economic world, three language for representation and triple validity claims for knowledge in Economics. Institutions becomes a ground for theory in Economics, so we can overcome on objectivity and indetermination problems in economic methodology an relativism in Economics.

## روش‌شناسی علم اقتصاد و مسئله رئالیسم

عبدالحمید معرفی محمدی (دانشگاه اصفهان؛ A.h.mohammadi@ase.ui.ac.ir)

### اطلاعات مقاله

دریافت: ۱۸ فروردین ماه ۹۷  
بازنگری: ۲۴ خرداد ۹۷  
پذیرش: ۲۷ خرداد ماه ۹۷  
انتشار: ۱ تیر ۹۷

### چکیده

نسبیت در علم اقتصاد در دو مسئله روش‌شناختی «عدم عینیت» و «عدم تعین» نظریه‌های اقتصادی ریشه دارد. راه‌حل مسئله نسبیت اتخاذ نگاهی رئالیستی به واقعیت اقتصادی است؛ به طوری که نظریه‌های اقتصادی ارتباط وثیق‌تری با واقعیت برقرار کنند. در دهه‌های اخیر دو پروژه رئالیستی (رئالیسم علمی ماکرو و رئالیسم انتقادی لاوسن) در علم اقتصاد آغاز شده است که می‌تواند نقطه شروع مناسبی برای غلبه بر نسبیت در علم اقتصاد باشد.

در این مقاله تلاش شد تا با الهام از این دو پروژه، رویکرد جدیدی تحت عنوان رئالیسم کل‌نگر ارائه شود؛ رئالیسم کل‌نگر مانند لاوسن مبتنی بر رویکرد استعلایی است و مثل ماکرو از فلسفه زبانی کمک می‌گیرد. رهاورد این رئالیسم، هستی‌شناسی سه‌لایه از جهان اقتصاد، تبیین جهت‌مندی سه‌گانه از آن، سه شکل زبانی جهت‌بازنمایی این جهان و سرانجام دعاوی اعتبار سه‌گانه برای شناخت در علم اقتصاد است. در این نوع رئالیسم، نهادها به‌عنوان بنیاد نظریه در علم اقتصاد عاملی برای عینیت و تعین نظریه‌ها در علم اقتصاد خواهند بود و مسئله نسبیت نیز تا حدی رفع خواهد شد.

### واژگان کلیدی

رئالیسم، هستی‌شناسی، استعلایی، فلسفه زبانی، کل‌گرایی

## ۱. مقدمه

رئالیسم<sup>۱</sup> دیدگاهی در فلسفه علم است که به وجود جهان مستقل از ذهن ما باور دارد. بحث رئالیسم در روش‌شناسی علم اقتصاد از این منظر اهمیت دارد که با متأثر کردن معرفت‌شناسی علم اقتصاد می‌تواند ما را از نسبی‌گرایی و ابزارگرایی دور کند و اجازه دهد با واقعیت انضمامی اقتصاد ارتباطی وثیق‌تر برقرار کنیم. نگاه‌های نسبی‌گرایانه صدق را متکثر می‌بیند و به انبوهی از نظریات می‌رسد و نگاه ابزارگرایانه نیز صدق نظریه را امری نامربوط می‌داند. بنابراین، اگر از منظر معرفت‌شناختی، صدق نظریات و گزاره‌های علم اقتصاد برای ما مهم باشد، رویکرد رئالیستی تنها راه‌حل است. این در حالی است که روش‌شناسی اثباتی حاکم بر سنت ارتدوکس یا نئوکلاسیکی علم اقتصاد، به رئالیسم و صدق نظریات بی‌توجه است. به همین دلیل نیز مسائل روش‌شناسی اثباتی مثل مسئله «تعیین ناقص»<sup>۲</sup> نظریه توسط داده‌ها، مسئله «عینیت»<sup>۳</sup> شناخت و لذا «نسبیت»<sup>۴</sup> گریبان‌گیر علم اقتصاد نیز شده است. طرح یک روش‌شناسی مبتنی بر رئالیسم می‌تواند راه‌حلی برای این‌گونه مسائل باشد.

در دهه‌های اخیر دو چهره شاخص در روش‌شناسی علم اقتصاد بحث رئالیسم را مطرح کرده‌اند: این دو چهره، یکی «اوسکالی ماکی»<sup>۵</sup> و دیگری «تونی لاوسن»<sup>۶</sup>

است. البته رویکرد این دو کاملاً متفاوت است و دستاوردهای متفاوتی نیز داشته‌اند. با توجه به مطالعات این دو شاید بتوان ماکی را در سنت فلسفه تحلیلی و معتقد به رئالیسم علمی و لاوسن را در سنت رئالیسم انتقادی یا رئالیسم استعلایی<sup>۷</sup> دانست. همان‌طور که در ادامه خواهیم دید، وجه مشخصه رئالیسم ماکی تأکید بر فلسفه زبانی و وجه مشخصه لاوسن توجه به رویکرد استعلایی است. در این مقاله تلاش می‌شود از رویکرد رئالیستی این دو فراتر رفته، نگاه رئالیستی کامل‌تری در علم اقتصاد ارائه شود که هم به فلسفه زبانی و هم رویکرد استعلایی توجه دارد و هم به ابعاد هرمنوتیکی کنش اقتصادی در یک ساختار نهادی.

## ۲. پیشینه بحث رئالیسم در علم اقتصاد

اگرچه تمامی مکاتب اقتصادی تعریفی از واقعیت و لذا به‌طور ضمنی یا صریح رویکرد خاصی به مسئله رئالیسم دارند، ولی ما در اینجا از دو چهره شاخص در روش‌شناسی علم اقتصاد، یعنی ماکی و لاوسن نام می‌بریم که مسئله رئالیسم را به‌طور تخصصی و به‌عنوان یک مسئله روش‌شناختی مد نظر قرار داده‌اند.

## ۲-۱. رئالیسم ماکی

ماکی فیلسوفی است که به تحلیل و تنقیح مفهوم رئالیسم نزد اقتصاددانان مختلف می‌پردازد تا مفاهیم را وضوح

1. realism
2. underdetermination
3. objectivity
4. relativism
5. Uskali Maki

6. Tony Lawson

7. transcendental

رفته در علم اقتصاد را تحلیل کرد و با واقعیت تطبیق داد.» (همان، ۲۰۰۲، ص ۹۱).

به همین منظور ماکی (۱۹۸۹) در مقاله «مسئله رئالیسم در علم اقتصاد» به تحلیل مفهومی رئالیسم در علم اقتصاد می‌پردازد. از دیدگاه وی مفاهیمی که در موضوع رئالیسم در روش‌شناسی علم اقتصاد به کار می‌رود، به دلیل عدم وضوح کافی، اغلب باعث اشتباه در تفسیر مفهوم رئالیسم می‌شود. برای مثال، او این بصیرت را به ما می‌دهد که اغلب دغدغه اقتصاددانان بحث بر سر آموزه فلسفی رئالیسم نیست؛ بلکه آنها بیشتر نگران «واقع‌نمایی»<sup>۱۶</sup> فروض و نظریات در علم اقتصاد هستند؛ از این رو نباید بین دو مفهوم رئالیسم و واقع‌نمایی خلط صورت گیرد؛ یعنی ممکن است اقتصاددانی از نظر فلسفی رئالیست باشد؛ ولی واقع‌نمایی مفروضات و نظریه‌ها را قبول نداشته باشد که نمونه بارز آن میلتون فریدمن<sup>۱۷</sup> است. بنابراین، در دیدگاه او «رئالیسم در معنای مجموعه‌ای از آموزه‌های هستی‌شناختی یا معناشناختی، متفاوت است از واقع‌نمایی به‌مثابه مجموعه‌ای از ویژگی‌هاست که ما به مفاهیم نظری در بازنمایی واقعیت نسبت می‌دهیم.» (همان، ۱۹۸۹، ص ۱۹۴). برای مقایسه مفهوم رئالیسم و واقع‌نمایی، ماکی می‌نویسد:

نسخه‌های متفاوتی از رئالیسم وجود دارد: رئالیسم هستی‌شناسانه، ارجاعی، بازنمودی، صدقی، حس مشترک و روش‌شناسانه. این مفاهیم از رئالیسم کمتر مورد نگرانی اقتصاددانان است بلکه دغدغه آنها بیشتر

بخشد. «بسیاری از کارهای ماکی شامل تفسیر ذات‌گرایانه<sup>۱</sup> یا بازسازانه<sup>۲</sup> از علم اقتصاد است و گستره وسیعی شامل، وضوح‌بخشی به مفاهیمی مثل ارجاع<sup>۳</sup>، صدق<sup>۴</sup>، بازنمایی<sup>۵</sup>، رئالیسم مبتنی بر حس مشترک<sup>۶</sup>، واقع‌نمایی<sup>۷</sup> بودن فروض<sup>۸</sup>، مجزاسازی<sup>۹</sup> و انتزاع<sup>۱۰</sup>، استفاده از مدل در علم اقتصاد... را دربرمی‌گیرد.» (هاج<sup>۱۱</sup>، ۲۰۰۸، ص ۶). اگر بخواهیم به زبان خود ماکی صحبت کنیم، وی معتقد است: «رئالیسم در مورد علم باید بر مبنای ویژگی‌های یک رشته مشخص و نظریات مربوط به آن مد نظر قرار گیرد... این به معنای دفاع از یک فلسفه علم کاملاً انضمامی<sup>۱۲</sup> و محلی<sup>۱۳</sup> به‌جای یک فلسفه علم انتزاعی<sup>۱۴</sup> و جهانی<sup>۱۵</sup> خواهد بود» (ماکی، ۱۹۹۶، ص ۴۲۷)؛ از این رو از دیدگاه ایشان، «بهتر است به‌جای رویکرد از بالا به پایین در روش‌شناسی، رویکردی از پایین به بالا نسبت به مفاهیم فلسفی داشت. او این رویکرد را یک رویکرد دیالکتیکی می‌داند که در پناه پیشرفت‌های در علم اقتصاد و اطلاعات تجربی به دست آمده از این علم می‌توان مفاهیم فلسفی به کار

1. essentialist
2. reconstructive
3. referentiality
4. truth
5. representation
6. common sense
7. realisticness
8. assumptions
9. isolation
10. idealization
11. Hodge
12. concrete
13. local
14. abstract
15. global

16. realisticness

17. Milton Friedman

## ۲-۲. رئالیسم لاوسن

در مقابل ماکی، لاوسن به‌عنوان یک ریاضی‌دان، که به علم اقتصاد علاقه‌مند شده است، با تاکید بر هستی‌شناسی، یک نگاه انتقادی به اقتصاد ارتدوکس دارد. او به‌عنوان یک ریاضی‌دان همواره منتقد استفاده غیرانتقادی از روش‌ها و سیستم‌های صوری در اقتصاد بوده است (لاوسن، ۱۹۹۷، ص xiii). لاوسن دو نوع هستی‌شناسی را قابل تمیز از یکدیگر می‌داند: هستی‌شناسی علمی و هستی‌شناسی فلسفی. منظور وی از هستی‌شناسی علمی پرداختن به یک وجه خاص از موضوعات مورد مطالعه<sup>۱</sup> است؛ کاری که در علوم مختلف انجام می‌شود؛ اما در هستی‌شناسی فلسفی با یک فلسفه‌ورزی نظرورزانه مواجهیم که هدف آن مقوله‌بندی اشیاء در ویژگی‌های مشترک<sup>۲</sup> آنهاست؛ از این‌رو به یک گرامر مقوله‌ای از اشیای جهان می‌رسیم که امکان طبقه‌بندی اشیای جهان را فراهم می‌آورد (همان، ۲۰۰۴، ص ۱). منظور لاوسن از هستی‌شناسی علمی همان خط فکری است که ماکی در پیش گرفته است و نظریات علم اقتصاد را موضوع تحلیل فلسفی قرار می‌دهد؛ ولی لاوسن می‌خواهد مستقیماً به واقعیت اقتصادی پردازد؛ از این‌رو از مفهوم هستی‌شناسی فلسفی استفاده می‌کند.

رویکرد لاوسن استعلایی است؛ به این معنا که از شرایط امکان تجربه آغاز می‌کند (همان، ۱۹۹۷، ص ۴۹). نکته جالبی که لاوسن به تبع رئالیسم انتقادی باسکار<sup>۳</sup> به

در مورد این نکته است که آیا فروض و نظریه‌هایی که برای بازنمایی جهان به کار می‌رود، واقع‌نمایی دارد یا خیر. یک بازنمایی واقع‌نما است اگر، در مورد واقعیت باشد (یعنی به امور واقع ارجاع دهد)، یا درباره مشاهده پذیرها باشد (یعنی به آنها ارجاع دهد)، یا در مورد ذوات باشد (یعنی به آنها ارجاع دهد)، یا مرجع مورد نظر را بازنمایی کند... گاهی نیز به یک بازنمایی نظری واقع‌نما گفته می‌شود اگر آزمون شده و مورد تایید قرار گرفته باشد یا تقریبی مفید و قابل قبول باشد و یا از نظر عملی مربوط باشد (ماکی، ۱۹۸۹، ص ۱۹۶).

برای مثال، از نظر ماکی:

فریدمن از منظر هستی‌شناسانه، ارجاعی، بازنمودی و صدقی، رئالیست است؛ ولی از منظر روش‌شناسانه غیر رئالیست است؛ زیرا او اعتقاد دارد بنگاه در عالم واقع وجود دارد (هستی‌شناسانه) و نظریه نئوکلاسیکی نیز به آن ارجاع می‌دهد (ارجاعی) و آن را به شکل غلطی بازنمایی می‌کند (بازنمودی) و این فروض غلط در مورد بنگاه ویژگی مطلوبی برای این نظریه است (صدقی) (ماکی، ۱۹۸۹، ص ۲۰۲).

بنابراین، می‌بینیم که ماکی به‌عنوان یک فیلسوف در سنت فلسفه تحلیلی و زبانی به تحلیل و ایضاح مفاهیم مرتبط با رئالیسم در نظریات اقتصادی توجه دارد تا اقتصاددانان در کاربرد آنها دچار خلط‌های مفهومی و روش‌شناختی نشوند؛ ولی خودش مستقیماً در مورد هستی‌شناسی اقتصاد یا جامعه حرف جدیدی برای گفتن ندارد.

1. particular aspect of the world or domain  
2. particular domain have in common  
3. Bhaskar

یک استدلال از نوع استعلایی را در پیش می‌گیرد. همان‌طور که در بخش بعد خواهیم دید رویکرد مختار در این مقاله نیز در همین چهارچوب قرار می‌گیرد؛ یعنی به دنبال رویکردی است که مستقیماً به جهان اقتصاد پردازد و نه صرفاً به نظریه‌های اقتصادی موجود.

به تبع این نگاه، هستی‌شناختی به واقعیت، یک تفکیک مهم، که لاوسن به تبع باسکار به آن قائل است، تفکیک بین رئالیسم تجربی و استعلایی است. در رئالیسم تجربی، واقعیت به مشاهده وقایع اتمی و ارتباط ثابت بین آنها تقلیل می‌یابد. این تعریف از واقعیت به مفهوم هیومی<sup>۱</sup> از واقعیت بازمی‌گردد که جوهر، ذات، ساختار و لذا علیت مبتنی بر روابط ضروری در واقعیت را قبول ندارد؛ از این رو آنچه می‌توان از واقعیت، شناخت صرفاً همبستگی بین وقایع است که به شکل نظم‌های تجربی خود را نشان می‌دهد؛ از این رو «علم اگر امکان‌پذیر باشد به این شکل صورت‌بندی می‌شود که: هرگاه واقعه X اتفاق افتاد، سپس واقعه Y حاصل می‌شود.» (لاوسن، ۱۹۹۷، ص ۱۶).

این نظم‌های تجربی که معمولاً قانون علمی یا قانون‌واره<sup>۲</sup> علمی نیز نامیده می‌شود، حاصل تعمیم تجربه‌های جزئی است. این نوع تعمیم‌دهی تجربی مبنای نوع خاصی از تبیین علمی است که مدل قانونی-قیاسی<sup>۳</sup> در علم نامیده می‌شود. لاوسن این روش حاکم بر علم اقتصاد را که در آن «قوانین بر مبنای اتصالات ثابت وقایع

آن توجه دارد، مفهوم «مغالطه معرفتی»، یعنی تقلیل هستی‌شناسی به معرفت‌شناسی است، «اگر مطالعه نظریه‌ها و پیش‌فرض‌های آنها جای مطالعه در مورد هستی را بگیرد، دچار مغالطه معرفتی خواهیم شد» (همان، ۲۰۰۴، ص ۱). بنابراین، لاوسن برخلاف ماکی دغدغه هستی‌شناسی واقعیت اقتصاد را دارد و نه صرفاً تدقیق و ایضاح پیش‌فرض‌های هستی‌شناختی در علم اقتصاد را. البته هستی‌شناسی فلسفی می‌تواند صورت‌های متفاوتی داشته باشد؛ اما مد نظر لاوسن رئالیسم استعلایی باسکار است. در این نوع رئالیسم از پدیدارها به شرایط امکان آنها حرکت می‌کنیم: «در رئالیسم استعلایی از دانش به پدیدارها به سوی دانش نسبت به ساختارهایی که آنها را ایجاد کرده‌اند حرکت می‌کنیم» (باسکار، ۱۹۸۹، ص ۲۰). البته لاوسن هستی‌شناسی اجتماعی متعارف را انکار نمی‌کند که به منظور وضوح‌سازی پیش‌فرض‌های هستی‌شناسانه نظریه‌های اقتصادی در جهت فهم و سازگاری درونی نظریه‌ها و یا مقایسه نظریه‌ها می‌پردازد؛ ولی ادعا می‌کند: «چنین رویکردی نمی‌تواند ساختار مبنایی واقعیت اجتماعی را به ما نشان دهد» (لاوسن، ۲۰۰۴، ص ۱۴).

برای مثال، تحلیل‌هایی مثل «عدم موجبیت در نظریه سرمایه‌داری مارکس یا فهم اینکه نظریه تعادل عمومی نئوکلاسیکی با نظریه آدام اسمیت متفاوت است» (هاج، ۲۰۰۸، ص ۱۶-۱۵) در چهارچوب هستی‌شناسی اجتماعی متعارف می‌گنجد و کارکرد آن شفاف‌سازی مفاهیم است. بنابراین، می‌توان گفت: بحث لاوسن بیشتر به فلسفه جامعه توجه دارد تا فلسفه علم اجتماعی؛ یعنی مستقیماً با هستی‌شناسی جامعه درگیر می‌شود تا مفروضات هستی‌شناختی اقتصاددانان، و برای این منظور

1. humean

2. law Like

3. deductive-nomological

اینکه، این سطوح واقعیت لزوماً با یکدیگر هم فاز نیستند<sup>۱۲</sup>» (همان، ص ۲۰). جهان در این نگاه، شامل سه حوزه از واقعیت است: سطح تجربی<sup>۱۳</sup> (تجربه یا تاثر)، سطح فعلیت‌یافته<sup>۱۴</sup> (وقایع و امور واقع به‌علاوه تجربیات) و سطح واقعی<sup>۱۵</sup> (ساختارها، مکانیسم‌ها و تمایلات به‌علاوه وقایع و تجربیات)، (همان). لاوسن در این باره مثالی از سقوط یک برگ می‌آورد (همان، ص ۲۷). سقوط یک برگ از درخت را در نظر بگیرید. جاذبه یک قدرت واقعی است که بر روی برگ تاثیر می‌گذارد؛ ولی یک قدرت همسنگ دیگر مثل باد یا اصطکاک می‌تواند قدرت جاذبه را تا حدی خنثی کند؛ از این‌رو در اینجا مکانیسم جاذبه در سطح واقعی هم‌فاز با امور واقع در سطح فعلیت‌یافتگی نیست.

مفهوم دیگر «ناگذرایی»<sup>۱۶</sup> است که لاوسن به تبع باسکار به کار می‌گیرد. در نگاه او جهان شامل ابژه‌هایی است که دربردارنده قوانین علی و ساختاریافته است. ساختاریافتگی به این معنا که این ساختار قابل فروکاهش به وقایع و الگوهای شکل‌گرفته بر مبنای آنها نیست؛ بلکه مکانیسم‌ها، ساختارها و گرایش‌ها در دل این قوانین علی تعبیه شده است... این قوانین علی قابل فروکاهش به شناخت ما از آنها نیست (همان، ص ۲۴). بر مبنای این نوع رئالیسم، لاوسن از یک نوع متفاوت از استدلال نیز صحبت می‌کند که به تبع سنت رئالیسم انتقادی نام آن را

تعریف می‌شود... و بر مبنای مصادیقش در واقعیت مورد ارزیابی (اعم از تأیید،<sup>۱</sup> ابطال<sup>۲</sup> یا تقویت<sup>۳</sup>) قرار می‌گیرد» (همان، ص ۱۶) را قیاس‌گرایی<sup>۴</sup> می‌نامد؛ از این‌رو لاوسن می‌نویسد: «به‌طور خلاصه منظور من از قیاس‌گرایی مجموعه‌ای از نظریات در مورد علم، تبیین یا پیشرفت علمی است که در آنها مفهوم نظم وقوعی<sup>۵</sup> از قانون با اصول ارزیابی نظریه تلفیق شده است.» (همان). به‌خوبی آشکار است که منظور لاوسن همان رویکردهای اثباتی یا پسااثباتی در فلسفه علم است که در علوم طبیعی شایع است و لاوسن در مقام یک طرفدار هستی‌شناسی در اقتصاد، این روش‌ها را برای رسیدن به دانش مناسب نمی‌داند.

لاوسن برای ارائه یک هستی‌شناسی در علم اقتصاد، در مقابل رئالیسم تجربی هیومی، رئالیسم استعلایی را که ریشه در کارهای باسکار دارد، مد نظر قرار می‌دهد. از نظر لاوسن رئالیسم تجربی دو تفاوت عمده با رئالیسم استعلایی دارد: «اول اینکه، جهان نه تنها شامل وقایع<sup>۶</sup> و وضعیت امور<sup>۷</sup> و تجربه حسی ما از آن بلکه شامل ساختار زیرین<sup>۸</sup>، قدرت‌ها<sup>۹</sup> مکانیسم‌ها<sup>۱۰</sup> و تمایلاتی<sup>۱۱</sup> است که وجود دارد؛ ولو اینکه کشف هم نشوند. دوم

1. confirmation
2. falsification
3. corroboration
4. deductivism
5. event regularities
6. events
7. states of affairs
8. underlying structures
9. powers
10. mechanisms
11. tendencies

12. out of phase
13. empirical
14. actual
15. real
16. intransitivity

به عبارتی، لاوسن می‌خواهد بگوید که، نه روش‌شناسی حاکم بر نظریه‌پردازی در علم اقتصاد و نه روش‌شناسی حاکم بر اقتصادسنجی هیچ‌کدام نمی‌تواند واقعیت را بازنمایی کند؛ در واقع، از دیدگاه لاوسن نظریه نئوکلاسیکی در علم اقتصاد مبتنی بر مبانی قیاس‌گرا-اثبات‌گراست؛ از این رو می‌خواهد از طریق رویکرد تصادفی‌گرا در مدل‌های اقتصادسنجی و سپس تعمیم‌های تجربی، یا از طریق رویکرد موجیت‌گرا در نظریه‌های اقتصادی به قانون برسد؛ ولی به دلیل فقر هستی‌شناختی، هیچ‌یک از این رویکردها نمی‌تواند ما را به مقصود برساند.

### ۳. رویکردی نو به مسئله رئالیسم در علم اقتصاد<sup>۱</sup>

در اینجا رویکردی جدید به رئالیسم ارائه می‌شود که جامع‌تر از دو رویکرد موجود یعنی رئالیسم استعلایی لاوسن و رویکرد تحلیلی ماکی باشد. نگارندگان مقاله اسم آن را رئالیسم مبتنی بر رویکرد کل‌نگر<sup>۲</sup> یا به اختصار رئالیسم کل‌نگر می‌نامند. رئالیسم کل‌نگر اولاً با وجه استعلایی روش‌شناسی لاوسن و البته قائل بودن به سلسله‌مراتب<sup>۳</sup> هستی در جهان (سطوح تجربی، فعلیت‌یافته، واقعی) همدلی دارد؛ زیرا رئالیسم کل‌نگر نیز در برابر رویکرد قیاس‌گرا و اثباتی حاکم بر مکتب نئوکلاسیک، مبتنی بر یک رویکرد استعلایی است؛ یعنی

پس‌کاوی یا حدس جسورانه می‌نامد و متفاوت است از شیوه‌های معمول استدلال منطقی مثل قیاس و استقراء (همان، ص ۲۳). «در این نوع استنتاج از دانش به پدیدارها در یک سطح از واقعیت به شناخت مکانیسم‌ها در ساختار عمیق‌تری از واقعیت می‌رسیم.» (همان، ص ۲۵). بر این مبنا، لاوسن در فرایند شناخت جهان اقتصاد، هستی‌شناسی را به معرفت‌شناسی یا روش‌شناسی تقلیل نمی‌دهد.

بر این مبانی، لاوسن اقتصادسنجی و نظریه‌های اقتصادی نئوکلاسیکی را زیر سوال می‌برد. از نظر لاوسن، مفهوم قانون در اقتصادسنجی مبتنی بر مفهوم هیومی از علیت یعنی اتصالات ثابت شکل گرفته است که در یک چهارچوب مفهومی احتمالات، بیانگر نظم‌های تصادفی در وقایع در سطح پدیدارهای فعلیت یافته است (همان، ص ۶۶)؛ از این رو اقتصادسنجی به سطح امر واقعی اشاره‌ای ندارد و نمی‌تواند کاشف از قوانین اقتصاد باشد؛ زیرا مبتنی رویکردی رئالیستی به جهان اقتصاد نیست. از سویی نظریات اقتصادی نیز از دیدگاه لاوسن به روش قیاسی‌گرایانه مبتلاست؛ یعنی با اکسیوم‌ها و فروض آغاز کرده، گزاره‌های علم اقتصاد را استخراج می‌کند. این روش قیاسی مبتنی بر هستی‌شناسی فقیری از واقعیت اجتماعی به‌عنوان یک سیستم بسته است که نمی‌تواند بیانگر قوانین اقتصاد در سطح واقعی باشد؛ بلکه «در این رویکرد صورت‌بندی انتظامات به این شکل است که "هر گاه X اتفاق افتاد، سپس Y به وقوع می‌پیوندد."، چنین گزاره‌ای در علم اقتصاد به ندرت به شکل عام برقرار است؛ بلکه در موقعیت‌های خاص مصداق می‌یابد» (همان، ص ۹۰-۸۹)؛ از این رو نمی‌تواند بیانگر یک گزاره علمی باشد؛ زیرا گزاره علمی باید عام باشد.

۱. مطالب این بخش بر مبنای نگاه روش‌شناختی حاکم بر کتاب «علم اقتصاد و

مسئله شناخت» تألیف «عبدالحمید معرفی» نگارش شده است.

2. holistic

3. hierarchy



درکی ناقص از واقعیت می‌رساند؛ از این‌رو نخستین گام برای بازیابی رئالیسم در علم اقتصاد نیز وسعت‌بخشی به مفهوم هستی است؛ به‌گونه‌ای که ابعاد گسترده‌تری از واقعیت را در اختیار ما قرار دهد.

برای رسیدن به چنین رئالیسم کل‌نگری ابتدا یک نگاه پدیدارشناسانه به واقعیت اقتصادی خواهیم داشت تا نشان دهیم که جهان اقتصاد از نظر هستی‌شناختی از یک واقعیت سه‌لایه تشکیل شده است که شامل ترتیبات نهادی، مکانیسم‌های اقتصادی (مکانیسم قیمت) و ارقام آماری است. از سوی دیگر، این واقعیت سه‌لایه در جهان اقتصاد باید در زبان علم اقتصاد بازنمایی شود؛ از این‌رو زبان علم اقتصاد را مد نظر قرار می‌دهیم تا نشان دهیم که این زبان نیز به تبع ساختار سه‌لایه واقعیت، باید از سه نوع متفاوت زبان برای بازنمایی واقعیت استفاده کند که شامل "زبان نهادی"، "زبان منطقی-ریاضی" و "زبان آماری-ریاضی" است. در ادامه اجزای مقوم رئالیسم کل‌نگری تبیین می‌شود که مورد نظر است. برای این کار مکتب نئوکلاسیک به‌عنوان مبنای مقایسه قرار داده می‌شود تا در تضاد مفهومی با مفاهیم نئوکلاسیکی، فهم بهتری از نگاه رئالیسم کل‌نگر داشته باشیم. البته باید توجه داشت این رئالیسم کل‌نگر یک روش‌شناسی کل‌نگر را برای ما رقم خواهد زد که نه تنها هستی‌شناسی بلکه نگاه متافیزیکی حاکم بر جهان اقتصاد، زبان علم اقتصاد و چگونگی دعوی اعتبار یا اعتبارسنجی در علم اقتصاد را نیز تغییر خواهد داد.

### ۳-۱. هستی‌شناسی جهان اقتصاد

در یک نگاه پدیدارشناسانه، جهان اقتصاد دارای یک واقعیت سه‌لایه است؛ یعنی یک ساختار سه‌لایه،

از شرایط هستی‌شناسانه امکان علم اقتصاد صحبت می‌کند و می‌پرسد که جهان باید چه ساختاری داشته باشد تا علم اقتصاد امکان‌پذیر شود و در ادامه خواهیم دید که پاسخ آن است که جهان واقعیتی سه‌لایه دارد و...؛ ثانیاً، با نگاه تحلیلی و زبانی ماکی نیز قرابت دارد؛ زیرا ساختار زبان علم اقتصاد را نیز موضوع بحث خود قرار می‌دهد و به سه ساختار زبانی متفاوت در بازنمایی جهان اقتصاد می‌رسد؛ ولی افزون بر این دو از نگاه‌های حاکم بر فلسفه قاره‌ای مثل هرمنوتیک و پدیدارشناسی نیز کمک می‌گیرد. برای مثال به وجه هرمنوتیکی رفتار کنشگر در یک ساختار نهادی نیز توجه دارد؛ از این‌رو به یک معنا این رئالیسم نهادگرایانه است. همچنین، در مواجهه با جهان اقتصاد نگاهی پدیدارشناسانه خواهد داشت تا همه ابعاد جهان اقتصادی را مورد توجه قرار دهد و دچار تقلیل‌گرایی نشود. برای فهم بهتر این نوع رئالیسم، در ادامه ابعاد مختلف روش‌شناسی مکتب نئوکلاسیک مد نظر قرار می‌گیرد تا در مقایسه و نقد آن، روش‌شناسی حاصل از رئالیسم کل‌نگر بهتر تبیین شود.

مکتب نئوکلاسیک بر یک هستی‌شناسی اتمیستی و فردگرایانه مبتنی است؛ یعنی تنها هستی موجود و موثر در شکل‌دهی واقعیت اقتصادی را فرد می‌داند. افراد در بازار در تعامل با یکدیگر بر مبنای منطق اقتصادی انتخاب عمل می‌کنند؛ یعنی به دنبال بیشینه‌سازی مطلوبیت یا سود هستند و واقعیت (امور واقع) را شکل می‌دهند. این واقعیت خود را به شکل مقادیر کمی و عددی از قیمت و مقدار کالاها برای اقتصاددان نشان می‌دهد. از منظر رئالیسم کل‌نگر تقلیل‌هستی به فرد و واقعیت به امور واقع کمی (که خود را به شکل مقادیر کمی قیمت و مقدار به اقتصاددان نشان می‌دهد)، ما را به

فرایندهای اقتصادی را تعیین می‌کند:

لایه نخست، یک مجموعه از ترتیبات نهادی است که کنش اقتصادی در متن آن انجام می‌شود و بدون آن نه انسان اقتصادی معنا می‌یابد و نه عقلانیت مورد نظر اقتصاد نئوکلاسیک امکان فعلیت<sup>۱</sup> دارد. بنابراین، نگاه فردگرایانه نئوکلاسیک برخاسته است که انسان اقتصادی عاقل را موجودی منزوی از نهادها در نظر می‌گیرد و به آن چون رایبسون کروزو<sup>۲</sup> در یک جزیره می‌نگرد. پارادایم نئوکلاسیک این لایه را در نظر نمی‌گیرد؛

لایه دوم، مکانیسم‌های حاکم بر واقعیت اقتصادی است. یکی از مهم‌ترین این مکانیسم‌ها، مکانیسم قیمت است. مکتب نئوکلاسیک این مکانیسم را نتیجه حداکثرسازی مطلوبیت ذهنی توسط فرد منفعت‌طلب می‌داند و در نظریه نیز به شکل ذهنی با روش آکسیوماتیک آن را استخراج می‌کند و نام آن را منطق انتخاب می‌گذارد. منظور از روش آکسیوماتیک آن است که روابط اقتصادی مثل عرضه و تقاضا در اقتصاد نئوکلاسیکی به روش ریاضی از اصول بنیادینی مثل اصل متعارفه عقلانیت و اصل موضوعه انسان اقتصادی استخراج می‌شود؛ ولی در رئالیسم کل‌نگر، مکانیسم قیمت در لایه دوم نتیجه تعامل افراد در یک ترتیبات نهادی (لایه اول) است؛ از این‌رو نتیجه تعاملات اقتصادی افراد است و عینی است؛

لایه سوم آثار کنش اقتصادی است که در چهارچوب مکانیسم قیمت شکل گرفته است و خود را در قالب آمار

اقتصادی به مثابه امور واقع<sup>۳</sup> نشان می‌دهد.

برای فهم تفاوت نگاه رئالیستی کل‌نگر برای مثال عرضه و تقاضا را در نظر بگیرید. ماهیت عرضه و تقاضا چیست؟ آیا رابطه منفی یا مثبت بین قیمت و مقدار کالاها که در اقتصاد نئوکلاسیک خود را در توابع ریاضی عرضه و تقاضا نشان می‌دهد، بیانگر یک رابطه در عالم واقع است یا صرفاً یک ساده‌سازی منطقی در ذهن اقتصاددان برای فهم واقعیت اقتصادی است؟ اگر این روابط را صرفاً روابطی منطقی بدانیم که نتیجه بهینه‌سازی ذهنی یک فرد اقتصادی حداکثرساز در فرایند انتخاب بین شقوق مختلف باشد، می‌توان گفت ماهیت این روابط، ذهنی است نه عینی. روش‌شناسی اقتصاد نئوکلاسیکی مبتنی بر همین نگاه است؛ یعنی روابط موجود در علم اقتصاد مثل عرضه و تقاضا را یک نوع سازه ایدئال می‌داند که ذهن جعل می‌کند تا بتواند واقعیت را به‌طور سازگاری درک کند؛ ولی به شکل عینی در جهان خارج فعلیت ندارد؛ اما از نظر رئالیسم کل‌نگر، روابط اقتصادی مثل عرضه و تقاضا، نتیجه عملکرد یک مکانیسم عینی (مکانیسم قیمت) در واقعیت است؛ بنابراین مکانیسم قیمت در لایه دوم، ماهیتی عینی دارد و البته در یک ساختار ریاضی نیز قابل بازنمایی است.

روش آکسیوماتیک و زبان ریاضی به کار رفته در مکتب نئوکلاسیکی نمی‌تواند انسان اقتصادی را بازنمایی کند که عملاً در یک ساختار نهادی پیچیده شده و رفتارش مبتنی بر پیروی از قواعد حاکم بر چنین

1. actuality  
2. Rabinson Crosue

3. facts

سلسله‌مراتبی مواجه هستیم که در آن لایه بالاتر، امکان فعلیت و تحقق لایه‌های پایین‌تر را فراهم می‌آورد. مکتب نئوکلاسیک از نظر هستی‌شناختی فقط لایه سوم را به‌عنوان واقعیت محقق و عینی قبول دارد؛ ولی لایه نخست را وارد نظریه نمی‌کند و لایه دوم نیز برای آن یک انتزاع ذهنی است که یک امکانی منطقی (در چهارچوب منطق انتخاب) را بیان می‌کند؛ لذا فرد مورد نظر مکتب نئوکلاسیک یک فرد انتزاعی است نه انسان انضمامی.

### ۳-۲. جهات<sup>۲</sup> هستی در جهان اقتصاد

این سه‌لایه بودن واقعیت از نظر متافیزیکی جهت‌مندی خاصی را در مورد جهان اقتصاد بر ما تحمیل می‌کند که بر روش شناخت ما از واقعیت نیز اثرگذار است که این سه جهت را می‌توان امکان،<sup>۳</sup> فعلیت<sup>۴</sup> و تحقق<sup>۵</sup> نامید. امکان، فعلیت و تحقق در علم اقتصاد با این سلسله‌مراتب واقعیت تعیین می‌شود؛ به‌طوری‌که مراحل بالاتر هستی، امکان فعلیت و تحقق مراتب پایین‌تر را فراهم می‌کنند. در تحلیل ما ترتیبات نهادی (لایه نخست) با واقعیت «زمان‌مند» زندگی اقتصادی در یک جامعه پیوند دارد و بیانگر یک امکان واقعی است که به‌مثابه «بنیاد»<sup>۶</sup> جهان اقتصادی، امکان فعلیت مکانیسم قیمت (لایه دوم) و تحقق کمی ارقام آماری (لایه سوم) را فراهم می‌آورد.

ساختاری است؛ زیرا این لایه ماهیتی کیفی دارد و زبان ریاضی صرفاً می‌تواند امور کمی را بازنمایی کند؛ به همین دلیل لایه اول یعنی «ساختار نهادی» نمی‌تواند در نظریه نئوکلاسیکی وارد شود؛ ولی اگر بپذیریم که کنش انسان اقتصادی در یک فضای نهادی صورت می‌گیرد، وقتی از روابط موجود در علم اقتصاد صحبت می‌کنیم، منظور روابطی هستند که در جهان خارج «مابه‌ازاء» دارند و از جعلیات ذهن اقتصاددان نیستند؛ این روابطی که در جهان خارج شکل می‌گیرند، نتیجه روابطی هستند که انسان‌ها در ساختار نهادی با یکدیگر دارند.

برای نمونه روابط عرضه و تقاضا از این روابط اقتصادی است که در نتیجه تعامل افراد به عنوان خریدار و فروشنده در یک ساختار نهادی به نام بازار شکل می‌گیرد و خود را در مکانیسم قیمت‌ها نشان می‌دهد. بنابراین، روابط اقتصادی بین انسان‌ها اولاً در یک ساختار نهادی می‌تواند امکان وقوع داشته باشد که این لایه اول است؛ ثانیاً به‌صورت خاصی در جهان خارج فعلیت می‌یابد که ما این صورت خاص را مکانیسم قیمت می‌نامیم و لایه دوم است؛ ثالثاً نتیجه این فعلیت آثاری است که به شکل ارقام، آمار و داده‌های اقتصادی تحقق می‌یابد<sup>۱</sup> و این لایه سوم است. این ارقام آماری نتیجه عملکرد اقتصادی افراد در یک ترتیبات نهادی است که تحت مکانیسم قیمت و در یک اقتصاد پولی به کمیت عددی تبدیل شده است.

بنابراین، ما در جهان اقتصاد با یک واقعیت

2. modality  
3. possibility  
4. actuality  
5. factuality  
6. ground

1. factualize

## ۳-۳. زبان علم اقتصاد

با توجه به سه‌لایه بودن جهان اقتصاد، زبان علم اقتصاد نیز لزوماً باید سه نوع زبان مختلف باشد؛ زیرا این سه‌لایه از واقعیت قابل تقلیل به یکدیگر نیستند. نخستین زبان را «زبان نهادی» می‌نامیم که از نظر ماهیت، زبانی طبیعی، متشکل از مفاهیم و گزاره‌هایی هستند که ترتیبات نهادی در لایه اول را بازنمایی می‌کند؛ زبان دوم، زبان منطقی-ریاضی است که بیانگر منطق حاکم بر علم اقتصاد است. مکتب نئوکلاسیک این منطق را در قالب «منطق انتخاب» و در زبان ریاضی صورت‌بندی می‌کند. زبان منطقی-ریاضی بازنمایی‌کننده مکانیسم قیمت در لایه دوم است؛ زبان سوم نیز زبان آماری-ریاضی است. مکتب نئوکلاسیک از زبان منطقی-ریاضی در حوزه نظری و از زبان آماری-ریاضی در حوزه کاربردی استفاده می‌کند؛ ولی از آنجا که به وجود لایه نهادی توجهی ندارد، از زبان طبیعی جهت بازنمایی لایه اول در تحلیل‌های خود استفاده‌ای نمی‌کند. شایان ذکر است که در بین زبان‌ها نیز سلسله‌مراتب برقرار است؛ به دیگر سخن، زبان سطح بالاتر مفسر زبان سطح پایین‌تر است. زبان نهادی به زبان منطقی-ریاضی، و زبان منطقی-ریاضی به زبان آماری-ریاضی معنا می‌دهند. البته این فرایند در مکتب نئوکلاسیک به شکل تفسیر نتایج مدل ریاضی-آماري توسط یک نظریه است که در آن نظریه، مستخرج از «منطق انتخاب» است؛ از این‌رو زبان نهادی به شکل ارگانیک در این تفسیر جایگاهی ندارد.

## انواع گزاره‌ها در زبان علم اقتصاد

در اینجا ما گزاره‌ها را به تحلیلی و ترکیبی و گزاره‌های ترکیبی را نیز به پیشین و پسین تقسیم می‌کنیم. بنابراین،

در یک نگاه کانتی<sup>۱</sup> (البته نه متناظر با تعاریف کانتی) ما سه نوع گزاره خواهیم داشت: نوع اول: گزاره‌های «ترکیبی پیشین»<sup>۲</sup> که بیانگر زبان نهادی است؛ نوع دوم: گزاره‌های «تحلیلی»<sup>۳</sup> که بیانگر زبان منطقی-ریاضی است؛ نوع سوم: گزاره‌های «ترکیبی پسین»<sup>۴</sup> که بیانگر زبان آماری-ریاضی است.

در اینجا نیز سلسله‌مراتب برقرار است؛ یعنی گزاره‌های مرتبه بالاتر شرط معناداری گزاره‌های مرتبه پایین‌تر هستند. در مقام مقایسه، مکتب نئوکلاسیک، اقتصاد نئوکلاسیک را در قالب گزاره‌های تحلیلی بیان می‌کند. تحلیلی به این معناست که معنای گزاره‌ها را بدون رجوع به واقعیت می‌توان فهمید و معنای خود را از اصول اولیه‌ای کسب می‌کنند که بر آن بنا شده‌اند؛ یعنی اقتصاددانان با توجه به اصل متعارف «انتخاب عقلانی» و اصل موضوع «انسان اقتصادی» به‌عنوان اصول پیشین و با فرض حداکثرسازی مطلوبیت، این گزاره‌ها را استخراج می‌کنند. این گزاره‌ها بیانگر منطق انتخاب در اقتصاد نئوکلاسیک است؛ از این‌رو در یک نگاه نئوکلاسیکی این منطق مستقل از نهادها در لایه اول، علم اقتصاد را شکل می‌دهد و با این منطق می‌توان داده‌های کمی در لایه سوم را نیز تفسیر کرد. از منظر رئالیسم کل‌نگر، این نگاه به گزاره‌های تحلیلی و لذا به زبان منطقی-ریاضی خطاست. گزاره‌های تحلیلی در جهان اقتصادی مورد نظر رئالیسم کل‌نگر، لایه دوم از واقعیت اقتصادی یعنی مکانیسم

1. kantian

2. synthetic a priori

3. analytic

4. synthetic a posteriori

اگر زبان نهادی، توصیف، تفسیر یا بازنمایی صادقی از قواعد نهادی در لایه اول باشد، این گزاره‌ها نیز درست هستند. مکتب نئوکلاسیک به این نوع دعوی اعتبار بی‌توجه است؛ زیرا در هستی‌شناسی خود نهادها را وارد نمی‌کند؛ بنابراین این نوع دعوی اعتبار مبتنی بر نظریه تطابقی صدق<sup>۳</sup> است؛ یعنی تطابق گزاره‌های زبان نهادی با قواعد نهادی. اگر تطابق حاصل بود، گزاره درست است. ما در اینجا به‌جای واژه صدق<sup>۴</sup> از واژه درستی استفاده کردیم تا تفاوت آن را با دو نوع دیگر از دعوی اعتبار مشخص کنیم که در ادامه می‌آید. در واقع، در زبان نهادی یک گزاره وقتی درست است که تفسیر معقولی از قواعد حاکم بر ساختار نهادی باشد؛ یعنی یک بعد هرمنوتیکی در اینجا وجود دارد که مربوط به کنش انسان اقتصادی در یک ساختار نهادی خاص است؛ بنابراین، تطابق، تطابق یک گزاره یا فرضیه با یک امر واقع نیست؛ بلکه تطابق به معنای تفسیری معقول از رفتار قاعده‌مند افراد در یک ساختار نهادی است.

ب. دعوی صدق درونی<sup>۵</sup> (صادق/کاذب<sup>۶</sup>): مربوط به گزاره‌های نوع دوم است. این نوع صدق مبتنی بر نظریه همسازی صدق<sup>۷</sup> نیز است؛ یعنی سازگاری درونی گزاره‌ها با اصول اولیه علم اقتصاد و با یکدیگر. البته این نکته را باید در نظر داشت که ما صدق گزاره‌های تحلیلی

قیمت را بازنمایی می‌کند و مکانیسم قیمت نیز قائم به ساختار نهادی در لایه اول است و از آن استقلال ندارد؛ همان‌طور که داده‌های آماری و کمی در لایه سوم نیز نتیجه کنش افراد در همین ساختار نهادی است و از آن استقلال ندارد.

اگر این جهان سه‌لایه را بپذیریم، بنیاد مکانیسم قیمت در لایه دوم که در زبان منطقی-ریاضی بازنمایی می‌شود، نه اصول متعارفه و موضوعه فردی، بلکه یک ساختار نهادی در لایه اول است که در زبان نهادی بازنمایی می‌شود. اصولاً کنش فرد یک کنش نهادی و اجتماعی خواهد بود که نتیجه آن خود را در مکانیسم قیمت نشان می‌دهد؛ از این رو در سطح زبان علم اقتصاد نیز گزاره‌های «ترکیبی پیشین» در قالب زبان نهادی، بنیاد و معنابخش گزاره‌های تحلیلی در قالب زبان منطقی-ریاضی خواهد بود. این دو نوع گزاره نیز مفسر گزاره‌های نوع سوم خواهند بود.

### ۳-۴. دعاوی اعتبار<sup>۱</sup> شناخت در جهان اقتصاد

در این جهان سه‌لایه، سه نوع دعوی اعتبار برای شناخت نیز خواهیم داشت:

الف. دعوی درستی<sup>۲</sup> / نادرستی: مربوط به گزاره‌های نوع اول است؛ یعنی در زبان نهادی، گزاره‌هایی وجود دارند (گزاره‌های ترکیبی پیشین) که با توجه به ساختار نهادی حاکم بر اقتصاد درست یا نادرست هستند؛ یعنی

3. correspondence theory of truth

4. truth

5. internal

6. true/false

7. coherence theory of truth

1. validity claims

2. correct

ابطال آن بررسی شود باید هم درست و هم صادق (به معنای صدق درونی) باشد. به عنوان مثال بازار خودرو را در نظر بگیرید. در تعیین قیمت خودرو در بازار هر سه‌لایه واقعیت و لذا هر سه نوع گزاره را باید در نظر گرفت. ما به شکل پیشینی می‌دانیم که در مدل‌سازی تابع تقاضا باید از متغیرهای تعداد خودرو، قیمت آن و قیمت دیگر کالاهای جانشین و... استفاده شود که گزاره نوع دوم را شکل می‌دهند. ما این شناخت پیشینی از روابط بین متغیرها را از حداکثرسازی مطلوبیت مصرف‌کننده (در چهارچوب منطق انتخاب) به دست آورده‌ایم. ولی در عین حال این روابط حاکی از یک منطق ذهنی صرف نیست؛ بلکه یک بازنمایی از روابط عینی در بازار خودرو است که مکانیسم قیمت نام دارد و حاصل عملکرد متقاضیان خودرو در بازار است. این روابط در قالب گزاره‌های نوع دوم (تحلیلی) قابل بیان است و مربوط به نوع دوم دعوی اعتبار (صدق درونی) می‌باشد؛ ولی از سویی اگر بخواهیم حساسیت متقاضیان را نسبت به تغییر قیمت‌ها بدانیم، دیگر به شکل پیشینی نمی‌توانیم این شناخت را داشته باشیم؛ بلکه باید با توجه به اطلاعات قیمتی (گزاره‌های ترکیبی پسین) موجود در بازار در مورد متغیرهای مدل به تخمین مدل اقدام کنیم تا فرضیه‌هایمان در مورد بازار خودرو را بیازماییم. نتیجه آزمون، رد یا عدم رد فرضیه خواهد بود. شناخت حاصل از این آزمون، مربوط به نوع سوم دعوی اعتبار (توجیه بیرونی) است.

از سویی قیمت‌گذاری خودرو تابعی از ساختار نهادی حاکم بر بازار آن است که در آن تولیدکنندگان خودرو را تولید و عرضه می‌کنند. اگر قوانین «ضد انحصار» در چهارچوب حقوقی حاکم بر اقتصاد رعایت شود، نسبت به فقدان چنین قوانینی، تحلیل متفاوتی را در مورد

را به شکل درونی<sup>۱</sup> و با بازگشت به اصول می‌سنجیم و به جهان خارج ارجاع نمی‌دهیم؛ اما این به معنای بی‌ارتباط بودن زبان منطقی-ریاضی با مکانیسم قیمت در لایه دوم نیست. زبان منطقی-ریاضی در کلیتش یک بازنمایی از ساختار جهان اقتصاد در لایه دوم، یعنی مکانیسم قیمت است؛ ولی تک‌تک گزاره‌های این زبان منطقی-ریاضی نه با ارجاع به جهان خارج بلکه با استنتاج از اصول اولیه استخراج می‌شوند. این گزاره‌ها اگرچه تحلیلی هستند، ولی همان‌گونه نیستند؛ زیرا بیانگر منطق انتخاب هستند؛ منطقی که در کلیتش یک بازنمایی خاص از مکانیسم قیمت است؛ ولی در اینجا با یک زبان منطقی-ریاضی سروکار داریم که بعد هرمنوتیکی ندارد؛ اگرچه معناشناسی<sup>۲</sup> خاص خود را دارد.

ج. دعوی توجیه بیرونی<sup>۳</sup> (تایید/عدم ابطال): این نوع دعوی اعتبار مبتنی بر نظریه تطابقی صدق در جهان اقتصاد مربوط به فرضیه‌هایی است که از نظریه استخراج می‌شوند تا در برابر ارقام آماری (گزاره‌های نوع سوم) مورد آزمون قرار گیرند. در اینجا دعوی اعتبار به معنای تایید یا عدم ابطال فرضیه‌ها در یک روش‌شناسی اثباتی است. نظریه‌ای که فرضیه از آن استخراج شده نیز از جنس گزاره‌های نوع اول و دوم است.

در یک رئالیسم کل‌گرا، دعوی اعتبار در یک سطح، تابعی از دعوی اعتبار در مرتبه بالاتر است؛ یعنی یک فرضیه قبل از اینکه مورد آزمون قرار گیرد تا تایید یا عدم

- 
1. internal
  2. semantics
  3. external

#### ۴. رئالیسم کل‌نگر، عینیت<sup>۱</sup> و تعیین ناقص<sup>۲</sup>

متافیزیک حاکم بر مکتب نئوکلاسیک مبتنی بر یک نگاه مکانیکی به جهان است. «انسان اقتصادی عاقل» به مثابه یک کنشگر اتمی منفعت‌طلب عمل می‌کند و یک نظم مکانیکی در بازار را بازنمایی و بازتولید می‌کند. این نظم همان مکانیسم قیمت است که در قالب یک منطق اقتصادی (مثل منطق انتخاب) خود را در اقتصاد نئوکلاسیک نشان می‌دهد. این بازنمایی در قالب تعادل جزئی یا تعادل عمومی است. بازنمایی این نظم مکانیکی به روش ریاضی و در زبان ریاضی امکان‌پذیر شده است؛ ولی حاکمیت روش و زبان ریاضی بر اقتصاد نئوکلاسیک باعث شده که این علم، کل‌نگری خود را از دست بدهد و نتواند بخشی از جهان اقتصاد را بازنمایی کند.

روش و زبان ریاضی مراتب هستی در جهان اقتصاد را در نظر نمی‌گیرد و از این‌رو هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، روش‌شناسی و معناشناسی خاصی را بر علم اقتصاد تحمیل می‌کند. ویژگی زبان ریاضی این است که صرفاً قدرت بازنمایی روابط کمی را دارد؛ از این‌رو بیان علم اقتصاد در این زبان باعث می‌شود در مواجهه با واقعیت اقتصادی صرفاً نوع خاصی از تجربه (به معنای آزمون با اطلاعات عددی) را برای ما امکان‌پذیر سازد که حدود دانش ما را محدود می‌کند. از نظر هستی‌شناختی، مفهوم هستی به عدد تقلیل می‌یابد. در این نگاه متافیزیکی به جهان، همان‌طور که کواین<sup>۳</sup> اشاره می‌کند:

پیش‌بینی بازار می‌طلبد. بنابراین، بدون یک تحلیل نهادی نمی‌توان با صرف داشتن اطلاعات قیمتی (گزاره نوع سوم) و دانستن منطق اقتصادی (گزاره نوع دوم) تحلیل کاملی از بازار ارائه کرد. از این‌رو، وجود قوانین و مقررات موجود در ساختار نهادی باید بخشی از تحلیل ما باشد؛ به‌ویژه اینکه بازیگران بازار این قوانین و مقررات را در شکل‌دهی انتظاراتشان مد نظر قرار می‌دهند و آن را بخشی از قواعد بازی در بازار تلقی می‌کنند.

برای مثال تحلیل بازار خودرو در ایران بدون در نظر گرفتن میزان اثرگذاری تصمیمات «سازمان حمایت از مصرف‌کننده و تولیدکننده» و «شورای رقابت» ناقص خواهد بود. این دو سازمان بخشی از ساختار نهادی حاکم بر بازار را شکل می‌دهند. در بازنمایی این بخش از واقعیت نیازمند یک تحلیل نهادگرایانه هستیم که گزاره‌های حاصل از این تحلیل مربوط به دو نوع گزاره پیش‌گفته نیست؛ بلکه مربوط به نوع دیگری از گزاره‌ها (ترکیبی پیشین) است که مربوط به یک نوع شناخت پیشین از ساختار نهادی است. شناخت درست از ساختار نهادی که مکانیسم قیمت بر مبنای آن عمل می‌کند و اطلاعات قیمتی نیز در بستر آن شکل می‌گیرد، به ما امکان می‌دهد در ساخت فرضیه‌ها و نظریه‌ها و آزمون آنها دچار تفسیر نادرست از واقعیت نشویم. این شناخت درست از ساختار نهادی مبنای دعوی اعتبار از نوع اول است.

1. objectivity  
2. underdetermination  
3. Quine

نظر معناشناختی، زبان ریاضی صرفاً می‌تواند نظم مکانیکی حاکم بر مکانیسم قیمت‌ها را بازنمایی کند؛ بنابراین شناخت به حیطه اطلاعات قیمتی محدود می‌شود؛ ولی این اطلاعات قیمتی خود نتیجه کنشی است که کنشگران بر مبنای دانش موجود در ترتیبات نهادی انجام داده‌اند. دانش موجود در ترتیبات نهادی پراکنده ولی نظام‌مند است؛ این نظام دانش، نتیجه مفاهیم<sup>۲</sup> کنشگران و عوامل موجود در نظام اقتصادی است. اطلاعات قیمتی در سایه این نظام دانش معنادار می‌شود. زبان ریاضی صرفاً اندازه این علائم قیمتی و نسبت بین آنها را در یک نظام تعادل جزئی یا عمومی اندازه‌گیری می‌کند، بدون اینکه بتواند فرایند شکل‌گیری و تکوین آن را بازنمایی کند.

یکی از مهم‌ترین پیامدهای ریاضی شدن زبان علم اقتصاد، در حوزه روش‌شناسی است. مکتب نئوکلاسیک از روش قیاسی در صورت‌بندی نظریه‌ها و از روش‌شناسی اثباتی برای آزمون فرضیه‌هایش استفاده می‌کند. زبان ریاضی به دلیل آکسیوماتیک، صوری و پیشینی بودن، به‌مثابه یک طرح پیشین عمل می‌کند که قلمرو خاصی از واقعیت را به‌عنوان واقعیت اقتصادی قابل انکشاف می‌سازد. امر واقع پیشاپیش در این طرح مشخص شده است. این «امور واقع» همان‌طور که پیش‌تر گفته شد به شکل متغیر (به‌مثابه هستی) و ارتباط بین متغیرها (همبستگی تبعی) است؛ از این‌رو تجربه از واقعیت به شکل «آزمون» درمی‌آید. آزمون اینکه آیا

«بودن، مقدار یک متغیر بودن است» (کواین، ۱۹۷۶، ص ۲۶)؛ زیرا هستی جز در قالب مقادیر عددی برای زبان ریاضی قابل بازنمایی نیست؛ از این‌رو نهادها به‌عنوان بخش مهمی از واقعیت اقتصادی (لایه اول) که داده‌هایی کیفی را به ما می‌دهند، قابل بازنمایی نخواهند بود.

از نظر معرفت‌شناختی نیز ارتباط بین پدیده‌های اقتصادی یا امور واقع به روابط تبعی بین متغیرهای ریاضی کاهش می‌یابد؛ از این‌رو شناخت روابط اقتصادی، به «شناخت از همبستگی» بین متغیرهایی تقلیل می‌یابد که می‌توانند مقدار عددی بگیرند. البته چون مدل‌های اقتصادی آماری-ریاضی هستند، به شرطی که این همبستگی‌ها از نظر علم «آمار استنباطی» نیز به اندازه کافی نشانگری<sup>۱</sup> داشته باشند، یا به اصطلاح معنادار باشند، به عنوان یک رابطه مورد شناسایی و تایید قرار خواهند گرفت. در آمار استنباطی یک رابطه همبستگی وقتی معنادار یا نشانگر است که در نمونه‌گیری‌های متوالی از یک جامعه، این رابطه همبستگی با درصد قابل قبولی تایید شود. بنابراین، اگر بخشی از واقعیت، کیفیتی باشد که به کمیت تبدیل نشود، یا روابط بین پدیده‌های اقتصادی به اندازه کافی از نظر آماری نشانگری نداشته باشند، نه تنها قابل شناسایی و اندازه‌گیری نیستند، بلکه گویی وجود هم نخواهند داشت.

بنابراین، با اتخاذ این روش، دانش انباشته در ترتیبات نهادی، که مبنای کنش افراد در یک اقتصاد پیچیده است، غیر قابل فهم و غیر قابل شناخت باقی خواهد ماند. از



دلیل آن هم این است که معیاری پیشینی برای انتخاب بین فرضیه‌ها یا مدل‌های مختلف نداریم. در واقع، مدل در «بنیاد» علم اقتصاد قرار می‌گیرد و این مدل است که عینیت را تعیین می‌کند. از طرفی طبق تز عدم تعین «دوهم-کواین»<sup>۱</sup> ارقام آماری نیز نمی‌توانند مدل را به طور کامل تعین بخشند؛ زیرا در مواجهه یک فرضیه با ارقام آماری، برای آزمون آن، این کل نظریه است که به مثابه نظامی از گزاره‌ها در معرض آزمون قرار می‌گیرد، نه یک فرضیه خاص؛ از این رو داده‌ها هیچ‌گاه قدرت تعین کامل نظریه را ندارند. بنابراین، در روش اثباتی در علم اقتصاد، دچار نسبت ناشی از «عدم عینیت» و «عدم تعین» هستیم.

از طرفی تقلیل بنیاد علم اقتصاد به مدل به یک رویکرد ضد واقع‌گرا در روش‌شناسی علم اقتصاد منجر می‌شود که نمونه آن را در روش‌شناسی ابزارگراییه میلتون فریدمن می‌بینیم. فریدمن معیار انتخاب مدل را مفید بودن آن می‌داند و مفید بودن را نیز قدرت پیش‌بینی می‌داند؛ امری که در یک علم اجتماعی با کثرت متغیرهای دخیل و با این همه تقلیل در نظریه‌پردازی و مدل‌سازی تقریباً محال است. اگرچه کار فریدمن یک اشکال اساسی‌تر دارد و آن این است که رویکردش ابزارگراییه است، یعنی اعتقادی به صدق نظریه‌ها ندارد؛ درحالی‌که دغدغه اصلی ما رئالیسم کل‌نگر است که مستلزم توجه به مفهوم صدق است. راه‌حل برون‌رفت از این مشکل، پیدا کردن بنیاد مناسبی برای نظریه‌های

داده‌ها (اطلاعات عددی) وجود این متغیرها و ارتباط بین آنها، یعنی وجود «امر واقع» را تایید می‌کند یا نمی‌کند. چنین آزمونی در گرو امکان اندازه‌گیری کمی است. معیار وجود داشتن نیز تایید شدت همبستگی است که به آن نشانگری می‌گویند.

ولی آیا با این روش ما دانشی عینی از واقعیت به دست می‌آوریم؟ ما چه معیاری برای انتخاب یک متغیر و ارتباط دادن آن به متغیر دیگر داریم؟ در مکتب نئوکلاسیک ما معیاری جز خود اقتصاد نئوکلاسیک به مثابه یک طرح پیشین و صوری در دست نداریم. این طرح پیشین است که روابط را به صورت پیشینی برای ما تعیین می‌کند. با روش اثباتی صرفاً اندازه متغیرها و روابطی را اندازه می‌گیریم که به صورت پیشینی آن را می‌دانسته‌ایم تا از بین فرضیه‌ها انتخاب کنیم و سپس نتایج این اندازه‌گیری و آزمون را با همان نظریه نئوکلاسیکی (طرح پیشین) تفسیر می‌کنیم. ولی ما اینجا با یک دور مواجهیم که عینیت و تعین دانش ما را زیر سوال می‌برد. محقق در این روش اثباتی تحقیق، مراحل زیر را انجام می‌دهد:

تدوین چهارچوب بر مبنای نظریه نئوکلاسیکی  
 ← ارائه فرضیه ← ساخت مدل ریاضی آماری  
 ← اندازه‌گیری و آزمون در برابر داده‌های کمی ← نتیجه آزمون (تایید/عدم ابطال)

ما برای اینکه امر واقع را تشخیص دهیم، باید از نظریه استفاده کنیم؛ چون مشاهده نظریه‌بار است. بنابراین، «امر واقع» به شکل عینی در اختیار ما قرار نمی‌گیرد؛ بلکه از دریچه نظریه و مدل است که امر واقع قابل تشخیص می‌شود. بنابراین، ما دچار یک نسبت معرفت‌شناختی می‌شویم و به دانش «عینی» نمی‌رسیم.

1. Duhem-Quine

بیرونی مربوط به فرضیه‌هایی را فراهم می‌کند که از این منطق اقتصاد استخراج شده است. البته توجیه بیرونی این فرضیه‌ها در گرو این است که پیش و پس از آزمون توسط داده‌ها، به واسطه «گزاره‌های تحلیلی» (گزاره‌های معرف مکانیسم قیمت یا منطق علم اقتصاد) و «گزاره‌های ترکیبی پیشین» (گزاره‌های معرف ساختار نهادی) تبیین و تفسیر شوند؛ یعنی در سلسله‌مراتب دعوی اعتبار، یک فرضیه در قالب یک گزاره، تایید یا عدم ابطال خود را از نشانگری آماری دریافت می‌کند؛ ولی پیش از آن، این فرضیه (گزاره) مبتنی بر نظریه‌ای شکل گرفته که در زبان نهادی و زبان منطقی-ریاضی صورت‌بندی و معنادار شده است.

در مقام مقایسه، در روش اثباتی حاکم بر مکتب نئوکلاسیک، صرفاً به توجیه بیرونی فرضیه‌ها در قالب «نشانگری آماری» توجه می‌شود. سپس نتایج به دست آمده از طریق نظریه نئوکلاسیکی تفسیر می‌شود که صدق درونی (همسازی) دارد؛ ولی همان‌طور که گفته شد این امر به «دوری» منجر می‌شود که علم اقتصاد را بدون بنیادی «معین» رها می‌کند. برای حل مسئله «بنیاد»، باید در واقعیت، «بنیاد» محکمی در نظر گرفت که مبنای نظریه اقتصادی و تفسیر نتایج آن باشد و از این‌رو عینیت دانش اقتصاد را تضمین کند. این بنیاد همان‌طور که اشاره شد ساختار نهادی است و این کار با یک رئالیسم کل‌نگر امکان‌پذیر است.

در اینجا ترتیبات نهادی، نظامی از قواعد تقویمی هستند که افراد به‌عنوان «پیروی‌کننده از قاعده»، از آن قواعد تبعیت می‌کنند و جهان اقتصاد را شکل می‌دهند. این رویکرد از این جهت استعلائی است که «منطق علم اقتصاد» یا مکانیسم قیمت را مثل اقتصاد نئوکلاسیک،

اقتصادی است که به نسبیت دچار نشویم.

همان‌طور که بیان شد، مکتب نئوکلاسیک، بنیاد علم را مدلی ریاضی-آماري در نظر می‌گیرد که حاصل آن «تعیین ناقص» و «عدم عینیت» نظریه‌ها خواهد بود. بنابراین، باید علم اقتصاد بر بنیاد محکم‌تری قرار گیرد. از نظر رئالیسم کل‌نگر، این بنیاد فقط می‌تواند یک ترتیبات نهادی باشد که در لایه اول واقعیت، مقوم دو لایه دیگر است و شرط کافی برای فعلیت و تحقق دو لایه دیگر را فراهم می‌کند؛ زیرا کنش اقتصادی در چنین ترتیباتی معنادار است. مکانیسم قیمت نیز نتیجه کنش متقابل افراد در چنین ترتیبات نهادی است. ارقام آماری نیز حاصل کمی شدن نتایج این کنش در یک اقتصاد پولی است. بنابراین، بنیاد نظریه در علم اقتصاد باید نهاد باشد و نه مدل؛ از این‌رو باید به روشی عمل کرد که این ترتیبات نهادی وارد نظریه شوند و هر سه لایه واقعیت در جهان اقتصاد مد نظر قرار گیرد.

برای تحقق این هدف باید به دنبال روشی بود که یک رابطه متقابل بین هستی‌شناسی جهان اقتصاد با ساختار زبانی حاکم بر علم اقتصاد ایجاد کند؛ به‌طوری‌که زبان علم اقتصاد قدرت بازنمایی جهان اقتصاد در کلیت آن را داشته باشد. در رئالیسم کل‌نگر مورد نظر ما، ترتیبات نهادی در لایه اول «بنیادی» برای مکانیسم قیمت در لایه دوم خواهند بود و به تبع آن، زبان نهادی «مبنایی» برای تفسیر درست زبان منطقی-ریاضی و لذا زبان آماری-ریاضی خواهند بود.

اگر به زبان منطقی صحبت کنیم، زبان نهادی شرایط صدق را برای منطق علم اقتصاد فراهم می‌آورد؛ همان منطقی که در اقتصاد نئوکلاسیک به زبان منطقی-ریاضی بیان شده است. زبان آماری-ریاضی نیز امکان توجیه

علوم اجتماعی اجتناب‌ناپذیر است و دست‌کم نسبت معرفت‌شناختی رفع می‌شود که گریبان‌گیر مکتب نئوکلاسیک است.

### ۵. نتیجه‌گیری

در این مقاله به این مسئله اشاره شد که پروژه‌های رئالیستی در علم اقتصاد مثل پروژه لاوسن و ماکی چگونه با هدف به واقعیت نزدیک کردن نظریه‌های اقتصادی یا وضوح‌بخشی به زبان علم اقتصاد شکل گرفته‌اند. همچنین، به این نکته اشاره شد که دور شدن علم اقتصاد از واقعیت، ریشه در روش‌شناسی اثباتی و یا قیاس‌گرایی حاکم بر مکتب نئوکلاسیکی اقتصاد دارد که سرانجام به مسائلی مانند عدم عینیت یا عدم تعین نظریه‌های اقتصادی منجر می‌شود که به نوبه خود عامل نسبیّت در علم اقتصاد است. گفته شد که راه‌حل غلبه بر این‌گونه مسائل، بنا نهادن علم اقتصاد بر بنیادهایی در واقعیت است که بتواند عینیت و تعین کافی برای نظریه‌های علم اقتصاد فراهم کند.

برای این منظور در قالب یک نگاه پدیدارشناسانه و نهادگرایانه به واقعیت اقتصادی، همچنین بهره‌گیری از رویکرد استعلایی و تحلیل زبانی، تلاش شد به نوع خاصی از رئالیسم رسید که مبتنی بر یک رویکرد کل‌نگر به جهان اقتصادی باشد. این نوع رئالیسم که آن را رئالیسم کل‌نگر نامیدیم، مبتنی بر یک واقعیت سه‌لایه از جهان اقتصادی است که با مفروض گرفتن جهات سه‌گانه در جهان اقتصاد، ما را به سه نوع زبان در بازنمایی جهان اقتصادی می‌رساند. از این‌رو، به تبع این زبان سه‌گانه در علم اقتصاد، سه نوع گزاره و سه نوع دعوی اعتبار در مورد شناخت جهان اقتصادی نیز

فعالیت‌یافته در نظر نمی‌گیرد که آن را در قالب یک مدل ریاضی-آماري بر واقعیت (ارقام آماری) تحمیل کند؛ بلکه این منطق یک امکان می‌باشد که ممکن است فعلیت نیابد. بنابراین، در یک رئالیسم کل‌نگر، تحقیق شامل مراحل زیر است:

فهم ترتیبات نهادی ← بازنمایی نهادها در زبان نهادی ← نظریه‌پردازی و تدوین چهارچوب نظری بر مبنای ساختار نهادی ← ارائه فرضیه ← ساخت مدل ریاضی-آماري ← آزمون فرضیه در برابر داده‌های کمی ← نتیجه آزمون (توجیه بیرونی: تایید/عدم ابطال)

بنابراین، خود نظریه ریشه در زبان نهادی دارد که بازنمایی‌کننده ترتیبات نهادی است. بنابراین، نظریه بدون «بنیاد» نخواهد بود؛ یعنی نهادها به‌مثابه منشأ و بنیاد نظریه مد نظر قرار می‌گیرند. در این روش نه تنها نتایج آزمون مدل با نظریه تفسیر می‌شود، بلکه خود نظریه‌ای که بنیاد فرضیه است پیشاپیش توسط زبان نهادی مورد تفسیر واقع می‌شود. این تفسیر پیشین یک بعد هرمنوتیکی در تفسیر کنش اقتصادی را به زبان علم اقتصاد می‌افزاید. در روش اثباتی، احاطه زبان نهادی (طبیعی) به نظریه، مغفول واقع می‌شود. به همین دلیل ارتباط نظریه با نهادها مد نظر قرار نمی‌گیرد؛ از این رو نظریه مبنایی نخواهد داشت و ذهنی باقی خواهد ماند (مسئله عینیت). از سویی چون به جز ارقام آماری، بنیاد دیگری در واقعیت وجود ندارد و این ارقام نیز طبق تز دوم-کواین، قدرت تعین کامل نظریه‌ها را ندارند، نظریه‌های اقتصادی دچار تعین ناقص خواهند بود؛ ولی در رئالیسم کل‌نگر، نهادها به‌مثابه بنیاد نظریه در لایه اول به نظریه‌ها عینیت و تعین می‌بخشند و از نسبیّت می‌گریزیم. البته همچنان نسبت تاریخی و اجتماعی نهادها باقی می‌ماند؛ ولی این نوع نسبیّت در

پیشانی خواهند داشت.

خواهیم داشت. در این روش‌شناسی، نهادها به‌عنوان بنیادی در جهان اقتصاد و در لایه اول، مبنایی برای نظریه‌های اقتصادی خواهند بود و از این‌رو مسئله نسبت نظریه‌های اقتصادی تا حد زیادی رفع می‌شود، اگرچه همچنان مهر نسبیت اجتماعی و تاریخی نهادها را بر

## منابع

- (ed.) *Fact and Fiction in Economics: Models, Realism and Social Construction*, Cambridge, Cambridge University Press, pp. 90-104.
- Quine, W. V. O., (1976), *The Roots of Reference*, Cambridge/MA, Harvard University Press.
- معرفی، عبدالحمید (۱۳۹۳)، علم اقتصاد و مسئله شناخت، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- Bhaskar, R., (1989), *Reclaiming Reality*, London, Verso.
- Hodge, D., (2008), "Economics, Realism and Reality: a Comparison of Mäki and Lawson", *Cambridge Journal of Economics*, Vol. 32, Issue 2, pp. 163-202.
- Lawson, T., (1997), *Economics and Reality*, London, Routledge.
- \_\_\_\_\_ (2003), *Reorienting Economics*, London, Routledge.
- Mäki, U., (1989), "On the Problem of Realism in Economics, *Richerche Economiche*", XLIII, 1 -2, 176-198, Reprinted in Caldwell, B. J. (ed.), *The Philosophy and Methodology of Economics*, Vol.1, Aldershot, Edward Elgar, pp.193 -215.
- \_\_\_\_\_ (1996), "Scientific Realism And Some Peculiarities of Economics", in Cohen, R. S., Hilpinen, R. and Renzong, Q. (eds.), *Realism and Anti-Realism in the Philosophy of Science*, Netherlands, Kluwer Academic Publishers, pp. 427-447.
- \_\_\_\_\_ (2002), "Some Nonreasons for Nonrealism about Economics", in Mäki, U.